

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

بقی مطلبان:

مطلب اول این هست که می‌فرمایند این تفصیلی که ما دادیم نسبت به ثمره، ثمره یکی
از دو طرف علم اجمالی که می‌دانیم یکی از این دوتا مثلاً غصبی است و دیگری نه،
تفصیل دادند بین این که قبل از این که این شخص، ید بر این دو امر داشته باشد؛ بر این دو
طرف مثلاً، از باب مثال دو طرف می‌گوییم و الا بیشتر هم باشد همین طور است. این در
ملک دیگری بوده است یا نه؟ اگر قبل از این در ملک دیگری نبوده مثل این که هر دو؛ هم
این شخص هم آن شخص آخر رفتند حیازت کردند یا صید کردند و بعد یکی از این فردا
مثلاً زید آمده مال آن شخص آخر را هم غصب کرده و چون آن‌ها عین هم هستند حالا
مشتبّه شده مثلاً که این کدامش مال من است، کدامش مال اوست؟ حالا یکی‌اش ثمره
داده و معلوم نیست این ثمره مال آن است که خودم حیازت کردم، خود زید حیازت کرده
تا در ملک خودش باشد یا ثمره‌ای است که او حیازت کرده تا ملک در او باشد. این‌جا
حکمش همان است که گفتیم که از نظر تکلیفی تصرف در این ثمره جایز است، برائت
دارد و از نظر زمان هم باز برائت دارد و زمانی نیست. اما اگر مسیوق به ملک دیگری
باشد در این مورد ایشان می‌فرمایند که، در این مورد فرمودند که خب، استصحاب بقاء
همین طرفی که ثمره داده در ملک مالکش؛ مالکی قبلی‌اش، استصحاب بقاء این شجره
مثلاً یا این صید در ملک یا این حیوان در ملک مالک قبلی؛ این نتیجه‌اش چیه؟ نتیجه‌اش این
است که پس این ثمره هم مال اوست و من نمی‌توانم تصرف در آن بکنم و فرمودند که
این استصحاب بقاء این شیء‌ای که این ثمره مال اوست در ملک مالک اول؛ این معارضه
نمی‌کند با استصحاب بقاء آن شیء آخر هم در ملک مالک اول؛ ولو این که علم داریم یکی
از این دوتا استصحاب‌ها باطل است و خلاف واقع است برای خاطر این که می‌دانیم
یکی‌اش را ما خریدیم. پس در ملک مالک سابق باقی نیست هم این هم آن، یکی‌اش حتماً
از ملک مالک سابق خارج شده؛ اما فرمودند این استصحاب تعارض ندارد چون از جریان
این دو استصحاب، اذن در مخالفت قطعی لازم نمی‌آید و در اصول؛ مخالفت با واقع مضّر
نیست و موجب تعارض نمی‌شود. آن‌که موجب تعارض می‌شود در اصول این است که
منجر به اذن در مخالفت قطعی بشود و این‌جا نمی‌شود چون فوقش این است که از هر
دو اجتناب می‌کنند دیگه، نتیجه دوتا استصحاب‌ها این است که از هر دو اجتناب بکن! وقتی
از هر دو اجتناب کرد که در مخالفت قطعی واقع نمی‌شود.

حالا مطلب اول امروز این است که این مطالبی که گفتیم این راجع به تصرفاتی است که
متوقف بر ملک نیست. اما تصرفات متوقفه بر ملک؛ این‌جا با این استصحاب و با این

برائت کارش درست نمی‌شود. یعنی مثلاً این ثمره را بخواهد بفروشد. بخواهد بخورد بله، این برائت از حرمت اکل دارد، می‌خورد. در همان صورت اول، اما اگر بخواهد این ثمره را بفروشد خب «لایع الا فی ملک» و این الان نمی‌داند ملکش هست یا ملکش نیست. بنابراین، این جهت اثبات نمی‌شود. یا امثال ذلک از چیزهایی که توقف بر ملک دارد. می‌خواهد اجاره بدهد مثلاً اگر یک مغازه‌ای است فرض کن، می‌خواهد اجاره بدهد و این حالا مشتبّه شده که تملیک کند منافعتش را، خب در این‌جا هم همین‌جور است. چرا؟ به خاطر این‌که در این‌جا این استصحاب، استصحاب این‌که مثلاً آن در ملک مالکش باقی است آن‌طرف، اثبات نمی‌کند که پس این در ملک شماسست چون این اصل مثبت است. بله، این‌جوری هست که اگر استصحاب گفت که آن شجره مثلاً که ثمره نداده، آن در ملک مالکش نیست، او در ملک مالک باقی هست، او در ملک مالک باقی هست خب بله، ثمره‌اش این می‌شود که این یکی در ملک شماسست ولی این لازمه عقلی‌اش است. یا در همان جایی که مسبوق نیست به ملک دیگری، در آن‌جا هم این‌ها فقط شما اصلی ندارید که اثبات بکند این ثمره الان ملک شماسست که توانایی فروشش را پیدا کنید و شرط فروش در آن پیدا بشود، این مسئله روشن است. این مطلبی است که تذکر می‌دهند. مطلب اولی است که در پایان بحث تذکر می‌دهند و مطلب درستی است.

مطلب دومی که باقی مانده و تذکر می‌دهند این است که این مطالبی که ما در این‌جا گفتیم راجع به غاصب بود؛ کسی که غَصَبَ و اِشْتَبَهَ، حالا در غیر غاصب هم همین‌جور است. اگر کسی غاصب نیست و علم پیدا کرده که یکی از این دوتا این‌جوری است؛ خودش غاصب نیست ولی عالم است به این‌که یکی از این دوتا غصب شده و این ثمره مال یکی از این دوتا هست. آن هم همین حرف‌هایی که زدیم راجع به آن هم می‌آید. یا اگر خود این غاصب یکی از این‌ها را، این مثلاً این شجره‌ای که الان ثمره داده ببخشد به کسی و او از مسئله اطلاع داشته باشد او هم همین‌جور است دیگه، اگر هم ندارد معذور است ولی درواقع این‌جور نیست که به خاطر فروش این، آن ملک او شده باشد و امثال ذلک، اگر درواقع این ثمره شجره‌ای باشد که ملکش نیست خب ملک او نشده. خب این بحث مُقَدِّمی تمام شد که عرض کردیم این بحث مقدمه‌ای که ایشان این‌جا طرح فرمودند هنوز جهات ابهام در آن وجود دارد و به خاطر این‌که همان‌طور که قبلاً عرض شد علم اجمالی آخری که در این‌جا پدیدار می‌شود را متعرض نشدند آن چه می‌شود و بعض جهات دیگر، حقش این بود که همان‌طور که بعضی از بزرگان این‌جوری مشی کردند اول آن مسئله ملاقی شبهه محصوره را مطرح می‌فرمایند؛ آن اباحت که تمام شد این را هم مطرح می‌کردند حالا اگر بناست مطرح کنیم در اصول که جوانب این بحث با بحث ملاقی شبهه محصوره یکی است. حالا ایشان به تصور این‌که این یک دید بازتری و تبصره‌ای به انسان إعطا می‌کند برای این‌که مسئله ملاقی شبهه محصوره را بهتر مثلاً بتواند تحلیل کند و محاسبه بکند این را مقدم داشتند برای بصیرت‌افزایی و حال این‌که درواقع شاید این‌جوری نباشد. حالا علی‌ای حال حالا وارد بحث اصلی که همان ملاقی شبهه محصوره باشد می‌شوند.

می‌فرمایند که ما در ملاقی شبهه محصوره که آیا خود این مسئله را هم چه جوری باید عنوان کرد؟ آیا ملاقی شبهه محصوره که، شبهه محصوره تنجس که یکی از اطراف؛ این عین نجس است یا متنجس است؟ حالا ملاقی‌ای پیدا شد با بعض اطراف نه با کل، اگر ملاقی با کل باشد همان‌طور که در اول بحث فرمودند خب علم تفصیلی به نجاست آن پیدا می‌شود، آن محل بحث نیست. دوتا طرف داریم؛ یکی‌اش می‌دانیم متنجس است. دست ما هم با این طرف، با رطوبت مسرّه ملاقات کرده هم با آن طرف با رطوبت

مسریّه ملاقات کرد. خب یقین می‌کنیم این بالاخره با نجس واقعی ملاقات کرده، پس یقین به نجاستش پیدا می‌کنیم. این‌که از محل بحث خارج است. آن‌جایی که با بعض اطراف ملاقات می‌کند، این بعض یعنی با کلّ نه، در مقابل کلّ است، نه این‌که با یک دانه فقط مقصود است، در مقابل کلّ است. با کلّ ملاقات نکرده حالا با یک دانه یا با چندتا، این دو جور در کلمات اعلام از آن بحث شده؛ یکی این‌که آیا این ملاقی یتنجس أم لا؟ با این‌که طرفش را نمی‌دانیم این متنجس حتماً هست یا نه، طرف علم اجمالی است اما این ملاقی یتنجس أم لا، شیخ اعظم این‌جوری مطرح کرده؛ در رسائل شیخ اعظم این‌جوری مطرح کردند که حالا تعجب است و بعضی از بزرگان هم فرمودند مثل سید در تقریرات بحث‌شان فرمودند این احتمال می‌دهیم از چیز نساخ باشد و الا از مقام شیخ خیلی بعید است که این‌جور تعبیر بفرمایند؛ یتنجس أم لا، ولی آن چیزی که صحیح است و معمولاً این‌جوری طرح کردند حالا بعد از شیخ، این است که یجب الاجتناب از این أم لا، از این ملاقی، اما این‌که یتنجس، چه جور می‌توانیم بگوییم یتنجس؟ بله، اگر درواقع آن ملاقای که این ملاقی با آن ملاقات کرده نجس باشد خب و شرائط سرایت هم باشد خب درواقع یتنجس، ولی ما که این را خبر نداریم. با یک طرف ملاقات کرده، با دو طرف ملاقات ...، با همه، بحث در این است که ما باید از این اجتناب بکنیم یا نه؟

س: یعنی ممکن است یُجْتَنَّب بوده؟

ج: بله؟

س: عبارتش به جای یَتَجَبَّ مثلاً «هَلْ يُجْتَنَّب عَنْهُ؟» مثلاً

ج: مثلاً، چنین چیزی بوده و این دوتا بحث است، دوتا مقام است. مرحوم شیخنا الاستاد قدس سره هم در درس فرمودند که من یک رساله‌ای در این باب نوشتم که این‌جا یک خلطی شده که تنجس است یا وجوب اجتناب است؟ ایشان می‌فرمایند وجوب اجتناب است و این حالا بعداً ببینیم همین در بعضی از استدلال‌ها تأثیر دارد در صحت و عدم صحت بعضی استدلال‌هایی که بعداً می‌آید. پس آن‌که مسئله باید به آن طرح بشود این است که آیا «یجب الاجتناب عن ملاقی الشبهة المحصورة أم لا؟» این را باید بحث کنیم.

محقق خوئی قدس سره می‌فرمایند که در سه مقام و سه صورت و سه مسئله باید این‌جا بحث بشود. خب توجه دارید که آن سه صورت هم به خاطر این است که تارةً این ملاقات این ملاقی با این اطراف شبهه محصوره بعد از آن است که شبهه محصوره‌ای برای ما وجود داشته؛ یعنی علم داشتیم که یکی از این دوتا متنجس است مثلاً، این دوتا کأس؛ کأس الف و باء، می‌دانیم یکی از این دوتا متنجس است و بعد از این علم اجمالی به تنجس این دوتا ملاقات حاصل شده با یکی از اطراف، می‌داند یک قسمتی از این فرش متنجس است مثلاً توی منزلش، حالا باران می‌آمده و فلان و این‌ها، با پای مرطوب آمد روی این فرش، نمی‌داند این‌جایی که پایش را گذاشت رفت، پایش هم مرطوب بود یا یعنی رطوبت مسریّه یا به قول امام ساریّه داشت، آیا همان گُله‌ای بود که متنجس است یا نه؟ ولی از قبل می‌دانست یک گُله‌ای از این متنجس است. پس علم اجمالی اول بوده؛ بعد ملاقات و علم به ملاقات حاصل می‌شود. این یک صورت، این صورت اولی.

صورت ثانیه برعکس این است یعنی ملاقات و علم به ملاقات حاصل شده ولی او هنوز خبر ندارد که این یکی یک جایش نجس است. از درس و بحث و این‌ها آمده و کوچه بارندگی بوده و این‌ها؛ حالا رفت روی این فرش، بعد خانواده‌اش گفت یکی از یک جایی از

این نجس است. او هم که نمی‌داند، می‌گوید یک جایش می‌دانم بول کرده بچه، یک جایش نمی‌دانم کجایش هست که در این‌جا ملاقات و علم به ملاقات قبل حصول العلم الاجمالی است. این هم یک صورت است که بحث‌های این‌ها با هم فرق می‌کند، احکامش هم ممکن است بگوئیم با هم فرق می‌کند.

صورت سوم این است که این علم شما آن‌جا یک‌جا قبل بود، یک‌جا بعد بود، صورت سوم این‌که متوسط این است، وسط می‌آید واقع می‌شود. علم اجمالی شما وسط واقع می‌شود. مثل این‌که این می‌داند که دستش با یکی از این دوتا ملاقات کرده، حالا نمی‌داند با کدام ملاقات کرده، می‌داند. می‌داند آمد روی این فرش راه رفت. بعد علم اجمالی... یا نه، نمی‌داند، خبر ندارد، ملاقات کرده ولی خبر ندارد

س: تاریک است خانه آمده

ج: آره.

رد شده، بعد علم پیدا می‌کند به این‌که، بعد علم اجمالی پیدا می‌کند، بعد علم به ملاقات پیدا می‌کند. علم اجمالی پیدا می‌کند یکی از این‌جا نجس است، بعد هم علم به ملاقات پیدا می‌کند که عجب! این سه صورتی که فرمودند ما سه مسئله در مقام داریم. البته یک صورت دیگری هم قابل تصویر است که توی کلمات هست و لا أدري که چرا در مصباح الاصول آن را طرح نفرمودند؟ و آن این است که خب گاهی قبل است، گاهی بعد است، گاهی متوسط است، گاهی چیه؟ مقارن است. یعنی همه‌ی این‌ها مقارناً پیدا می‌شود. این هم یک صورت که مرحوم امام قدس سره در تهذیب الاصول این صورت تقارن را مطرح فرمودند. حالا شاید بعضی از این صور را مطرح نکردند ولی صورت تقارن را مطرح کردند. پس درواقع چهار صورت وجود دارد. عقلاً هم همین جور است دیگه، یا این علم اجمالی قبل است یا بعد است یا متوسط است یا مقارن است دیگه؛ با همه‌ی این‌ها، این اصول صور است. حالا ممکن است بعضی قسمت‌ها یک تفریعات و تقسیماتی هم داشته باشد که آن را در ثنایای بحث روشن می‌شود. آن شاکله اصلی و آن صور رئیسیه که باید مورد بحث قرار بگیرد همین چهار صورت است.

اما صورت اولی که شبهه محصوره‌ای وجود داشته، علم اجمالی داشتیم و بعد ملاقات و علم به ملاقات بعد پیدا می‌شود. متأخر است ملاقات و علم به ملاقات از آن علم اجمالی ما، این صورت اولی. در این صورت آیا ما واجب است اجتناب بکنیم از این ملاقی‌ام لا در این صورت؟ در مسئله در حقیقت دو قول وجود دارد ولی حالا بعداً شاید معلوم بشود که باید گفت بیش از دو قول وجود دارد. ولی دو قول معروف آن فعلاً که بی‌دغدغه هست از نظر تشخیص؛ این دو قول است:

یک قول این هست که لا یجب الاجتناب از ملاقی شبهه محصوره، صورت اولی که اول علم اجمالی بوده، می‌دانستی که یکی از این دو شیء متنجس است یا نجس است و با یکی ملاقات کرده؛ لا یجب الاجتناب از این، خب این قول عده‌ای فراوانی است منهم محقق خوئی قدس سره در مصباح الاصول.

مرحوم صاحب عروه قدس سره؛ ایشان یک عبارتی دارند و قهراً محشّین آن‌جا هم که امضاء کردند و حرفی نزدند مثل فرمایش عروه می‌شود. فرموده: «ملاقی الشبهة المحصورة»، ایشان در فصل ماء مشکوک این مسئله ملاقی شبهه را مطرح فرموده.

مسئله؛ مسئله ششم؛ «ملاقای شبهة المحصورة لایحکم علیه بالنجاسة لکن الاحوط الاجتناب»، در معنا کردن این عبارت عروه که ایشان چه می‌خواهد بفرماید؟ می‌خواهد بفرماید که «لکن الاحوط الاجتناب» احتیاط استحبابی می‌شود؟ بله، استحباب که خب بله، آقای خوئی هم به احوط اجتناب کرده است معلوم است. همین نظر است که به چه قرینه‌ای؟ به قرینه این که مسبوق است برای این که فرمود: «لایحکم علیه بالنجاسة لکن الاحوط الاجتناب». هر وقت احتیاط مسبوق یا ملحق به فتوی باشد این می‌شود احتیاط استحبابی، آیا این است معنای عبارت؟ یا این که نه، همان جور که توضیح دادیم آنفاً، دوتا مسئله ما این جا داریم. یک مسئله این است که آیا این ملاقی یحکم علیه بالنجاسة مثل این که شیخ عنوان فرموده؟ دو؛ این است که حالا ولو نگوییم متنجس است، «و لایحکم علیه بالنجاسة»، اما آیا وجوب اجتناب دارد یا ندارد؟ اگر گفتیم این دوتا، دوتا مسئله است پس این «لکن الاحوط الاجتناب»، مسبوق به فتوی راجع به این نیست. آن یک امر آخری است. آن وقت اگر این جوری گفتیم که لایبغد که این طوری معنا کنی که دوتا مسئله است؛ «لایحکم علیه بالنجاسة» ولی معتز نشو از آن فتوی به این که گفتیم «لایحکم علیه بالنجاسة»، به این که اجتناب هم نباید بکنی نه، اجتناب را باید بکنی، آن وقت چرا فرموده «لکن الاحوط الاجتناب»؟ آیا این احوط اجتناب است؛ یعنی مثلاً توی این مسئله ایشان گیر است که باید اجتناب کرد، نباید اجتناب کرد، حالا احتیاط فرموده؟ مجتهد گاهی بین دو فتوا، دوتا گزینه مردد می‌شود و احتیاط می‌کند، برای این که مسأله برایش حل نیست، گاهی هم مسأله برایش حل است اما می‌خواهد مخالفت مشهور مثلاً نکند کذا احتیاط می‌کند. گاهی هم از باب این احتیاط می‌کند که فتوا برایش روشن است اما می‌خواهد مثلاً مقلدینش در حرج نیفتند، چون فتوای خودش مثلاً یک فتوای حرجی است، از این جهت اظهار فتوا نمی‌کند ولی می‌گوید احتیاط این است که این کار را بکنید تا این که آن‌ها بتوانند به دیگری مراجعه بکنند. مرحوم آقای آشیخ جواد قدس سره در حج یک وقتی یک فتوایی داشتند در بعضی از مسائل حج و این یک خرده مشکل، بعد دست از فتوا برداشتند احتیاط می‌کردند برای این که آن‌ها بتونند به غیر مراجعه کنند، حالا به خدمت شما عرض شود این هم که می‌گوید احتیاط بکنید گاهی به خاطر این است که برای مقلدین شبهه‌ی حکمیه قبل الفحص است آن را باید احتیاط کنند ولی وقتی فتوای مجتهدی فتوا نمی‌دهد و فتوایش را نمی‌دانند. حالا علی‌ای حال این از این باب است یا نه این فتوای به احتیاط است؟ یعنی مفتی به احتیاط است؟ بعید نیست بگوییم مفتی به احتیاط است، چرا؟ برای خاطر این که در اطراف علم اجمالی آن جا فتوا این است که باید احتیاط بکنیم

س: این طور ابراز نمی‌کند که ..

ج: چرا، در اطراف علم اجمالی حکم عقل احتیاط است یا حکم شرع هم احتیاط است.

این جا لکن الاحوط الاجتناب همان فتوا است، احوط اجتناب است چون عقل می‌گوید که به این می‌گویند فتوای به احتیاط، فتوای به احتیاط داریم می‌دهیم به خاطر این که اطراف علم اجمالی است و در فتوای به احتیاط دیگر رجوع به دیگری نمی‌شود کرد، چون مفتی به همان احتیاط است و این جا تاب این مطلب را هم دارد و قرینه‌ی این که لعل همین هم باشد در عروه این است که ایشان در همان حاشیه‌ی بر فرائد، مرحوم سید در حاشیه بر فرائد، آن جا همین قول وجوب اجتناب را اختیار فرموده و دلیلش را علم اجمالی جدید قرار داده که ما که حالا بعد خواهیم گفت علم اجمالی پیدا می‌کنیم یا این ملاقی وجوب اجتناب دارد یا آن طرف ملاقا. آن طرف ملاقا نه طرفی که ملاقا است، نه، طرفی که طرف ملاقا بوده، مثلاً یک کاسه داریم الف، یک کاسه داریم ب، دست من با کاسه‌ی الف

ملاقات کرد، خب این‌جا ما یک علم اجمالی داشتیم که یا کاسه‌ی الف متنجس است یا کاسه‌ی ب متنجس است، حالا وقتی دست من با الف ملاقات کرد الان یک علم اجمالی جدید پیدا می‌شود که یا این دست من متنجس است یا آن کأس ب متنجس است؛ اگر این پاک باشد پس آن متنجس است، این پاک باشد یعنی این طرف پاک است دیگر، این ملاقا پاک است پس آن متنجس است، اگر آن پاک باشد پس این متنجس است در اثر ملاقات ... یعنی آن طرف متنجس است الف و این دست من به‌خاطر آن ملاقات متنجس شده؛ پس یک علم اجمالی جدید هم پیدا می‌شود. ایشان به این علم اجمالی جدید تمسک کرده گفته خب علم اجمالی داریم که یا این دست متنجس است یا آن کاسه متنجس است و وجداناً چنین علم اجمالی پیدا می‌شود، إما هذا متنجس و إما ذاك. و چون عقل یحکم از باب قول ایشان مقدمه‌ی علمیه که علم به امتثال پیدا بکنی از باب مقدمه‌ی علمیه می‌گوید باید از اطراف شبهه اجتناب بکنی؛ پس این حکم یعنی می‌گوید احتیاط باید بکنی، این حکم عقل به احتیاط است یا حکم شرع به احتیاط است بنابر این که بگویم روایاتی داریم بنابر این بعید نیست که بگویم لکنّ الاحوط الاجتناب، این فتوای به اجتناب است نه این که در مسأله ایشان تردد دارد و قرینه آن جا.....

س: حاج آقا این اگر این‌جور بخواهیم کتابی فتوایی را معلوم کنیم که دیگر اصلاً خراب می‌شود همه‌ی فتاوا ...

ج: چرا؟

س: به‌خاطر این که در اطراف علم اجمالی و در موارد قاعده‌ی اشتغال که ما باید احتیاط اصولی بکنیم که این را با احوط ابراز نمی‌کنند که ...

ج: چرا ..

س: آخر خلاف ظاهر، مقلد می‌رود به یکی دیگر مراجعه می‌کند ...

ج: نه دیگر می‌کنند ...

س: این یک نکته، آن قرینه‌ای را هم ابراز کردید خب آن قرینه نمی‌شود، چون خیلی از موارد احتیاط واجب این‌طوری است که طرف واقعاً از جهت علمی به نتیجه رسیده ولی در مقام ابراز می‌آید احتیاط واجب ابراز می‌کند. علاوه بر این سومی که آن لا یحکم علیه آن را هم ما گفتیم متنجس بودنش محل کلام نیست، اما محکوم به نجاست ممکن است کسی تعبیر بکند ...

ج: نه هیچ‌کس نمی‌کند ...

س: نه محکوم به نجاست نه ...

ج: نیست، محکوم هم نیست ...

س: ... محکوم یعنی حکمش را داده

ج: نه ..

س: حکم نجاست چی هست؟

ج: نه محكوم به نجاست كه ...

س: محكوم به نجاست يعنى حكم نجاست دارد، حكم ...

ج: نه نه محكوم باحكام النجاسة ...

س: خب همين ديگر ...

ج: نه آقا محكوم بالنجاسة، يعنى به خود نجاست محكوم است ...

س: همين جور است ...

ج: يعنى مى گوييم نجس است ...

س: حكم نجاست را دارد ...

ج: نه.

س: چرا؟

ج: نه محكوم بالنجاسة يعنى حكم مى شود ...

س: ... عليه بالنجاسة ...

ج: نه آقاى عزيز، فلذا نتيجهاش اين مى شود كه اگر مثلاً شرط يك چيزى اين باشد كه نجس بايد باشد، اين فايده ندارد با ملاقي اين برداريم اين كار را بكنيم، احراز نجاست نمى كنى كه. مثل كجا؟ مثل مثال هاى فراوانى كه زدند، مى دانى يكى از اين دوتا خمر است، خب زيد مى داند يكى از اين دوتا خمر است، يكى اش را برميدارد مى خورد، اين جا تعزير مى شود ولى حد خمر به او زده نمى شود چون معلوم نيست خمر خورده، شايد خمر نبوده، اين جا هم كه مى گوييم لا يحكم بالنجاسة يعنى احكام نجاست بر اين نمى گوييم نجس است، نمى توانيم بگوييم نجس است ...

س: احكام نجاست چى؟

ج: بله احكام نجاست هم همين جور است

س:

ج: نه نه نه، احكام نجاست هم همين جور است، يعنى ملاقي اين مثلاً اگر با بول اين طورى است بگوييم اين هم مّرّتان بايد بشوييم معلوم نيست ...

س: نه احكام نجاست مراد وجوب اجتناب است ديگر ...

ج: نه نه نه ...

س: نمى گوييم نجس، نمى گوييم متنجس، مى گوييم ...

ج: نه نه نه نه آقاى عزيز نه نه ...

س: آن‌جا شما لغوی معنی می‌کنی...

ج: نه نه لغوی معنا نمی‌کنیم....

س: الاحوط را چه‌طور لغوی معنی کردید؟ و الا اصطلاحی که

ج: نه آقای عزیز، احوط یعنی همان حکم عقل است دیگر که می‌گوید احوط، یعنی می‌گوید احتیاط کن، الاحوط ...

س: ...

ج: بله، بابا این‌که مرحوم آقای خوئی قدس‌سره فرموده اگر در احوط، همان احوط‌ها اگر تخطئه‌ی غیر است نمی‌تواند مقلد مراجعه کند، اگر تخطئه‌ی غیر نیست بله ...

س: نه آن مبنای

ج: نه، ولی معین نکرده در کتابش ...

س: اصطلاح جاری همین است ...

ج: معین نکرده ولی مرحوم آقای خوانساری که این حرف را می‌زند اولش گفته آره، علامت قرار داده که کجاها من این‌جوری اگر گفتم آره، آن‌جوری گفتم نه، هر جا این‌جوری گفتم تخطئه غیر مقصودم است، هر جا آن‌جوری گفتم تخطئه غیر مقصودم نیست. خب این یک تسامحی شده از بعضی‌ها ولی خود این‌ها یاد ما دادند، خود آقای خوئی این حرف‌ها را یاد ما داده که می‌فرماید بله این فتوا به احتیاط است این‌جا ...

س: الان دوتا کاسه ...

ج: بله در اطراف علم اجمالی ...

س: باید بگوید الاحوط یا بگوید يجب الاجتناب؟ دوتا کاسه باشد یکی نجس باشد باید بگوید يجب الاجتناب عن کلیهما یا باید بگوید الاحوط الاجتناب؟

ج: الاحوط الاجتناب، این فنی‌تر از آن است يجب الاجتناب ...

س: ...

ج: نه، بله الاحوط الاجتناب این فتوایش هست، یعنی احوط اجتناب است یعنی احتیاط اجتناب، احتیاطی که لازم هست ...

س: الان معمولاً همین‌طور ابراز می‌کنند حاج آقا؟ همین الان؟ در موارد علم اجمالی ...

ج: بله بله می‌کنند این کار را، گفتم دیگر مثل آقای خوئی که آن‌جا آن‌جوری فرموده کرده این کار را.

خب این به خدمت شما عرض شود که یک مطلب. ولكن قد یفسّر عبارت عروه به این‌که آن‌که ایشان فرموده لا یحکم علیه بالنجاسة لكن الاحوط الاجتناب، چون به این قرینه که این‌که لا یحکم علیه بالنجاسة امر واضح بدیهی که معنا ندارد فقیه در رساله‌ی عملیه بیاید

بگوید لا یحکم علیه بالنجاسة، این امر واضح بدیهی که لا یحکم بالنجاسة، چه می‌دانی؟ مگر می‌دانی با ملاقای آن نجس بوده که بگوید این نجس است و سرایت کرده باشد نجاست؟ پس این امر واضحی است، این لا یحکم علیه بالنجاسة باید این جوری معنا کنیم، همین جور که ایشان معنا می‌کنند، یعنی حکم محکوم به احکام نجاست نیست. ولکن... پس مسبوق به فتوا می‌شود. «لا یحکم علیه بالنجاسة» نظر به آن حرفی که شیخ مطرح فرموده نیست، این که معلوم است واضح است گفتن ندارد، پس لا یحکم علیه بالنجاسة یعنی به احکام النجاسة که مثلاً اجتناب باشد. بنابراین فتوا داده که اجتناب لازم نیست با آن عبارت، حالا که می‌گوید لکن الاحوط پس می‌شود احتیاط استحبابی مسبوق به فتوا. این به خدمت شما عرض شود که بعضی از بزرگان هم این جور معنا کردند عبارت را، این جای عبارت ... ولکن الاقوی ... لا اقل نمی‌توانیم حتماً این را بگوییم، باید بگوییم عبارت اجمال دارد عبارت عروه یا بگوییم نه به خاطر این که این چی هست که شما بفرمایید که، بله واضح است برای کی؟ برای اهل علم نه برای هر کسی، فلذا شخصی مثل شیخ اعظم آن جوری مطرح فرموده که فرموده یتنجس، اصلاً یحکم هم ندارد، ینجس أم لا. این جوری معنا، خب وقتی که مثل آن بزرگی این جوری مطرح کرده خب این قابلیت این که ایشان هم بفرمایند در مقابل همان شیخ شاید فرموده که لا یحکم علیه بالنجاسة. این به خدمت شما عرض شود که قول اول ...

س: حاج آقا نجاست به خاطر این که خودش حکم وضعی باشد و معمول به متعلق لا یحکم بالنجاسة قرار گرفته قرینه‌ی این که می‌گویند لا یحکم منظور احکام نجاست است چی هست؟

ج: بله؟

س: وقتی خود نجاست یک حکم وضعی است، خود نجاست حکم وضعی است، حالا می‌گویند لا یحکم بالنجاسة، یعنی لا یحکم بأنه نجس، دیگر چه قرینه‌ای که می‌گویند لا یحکم بأنه نجس نه، دوباره دارد در تقدیر ...

ج: چون این واضح است که نمی‌شود گفت نجس است که ...

س: خب اصلاً یک سؤال، این واضح است مگر مبنای شیخ در احکام وضعی این نبود که منتزع از احکام تکلیفی هستند؟ وقتی که منتزع از احکام تکلیفی دانست شیخ، این که می‌گوید ملاقی نجس یتنجس یعنی همان یجب الاجتناب ...

ج: نه

س: این بنابر مبنای کسانی که می‌گویند ...

ج: عرض می‌کنیم ...

س: یک چیزی غیر از وجوب اجتناب نجاست منظور است می‌گویند خب یعنی یک چیز واقعی یا بگوییم واقعی را کثافت واقعی را دارد می‌گوید یا نه بگوییم یک چیز نفس الامری است جعلش می‌گوییم آن را نمی‌توانیم بکنیم؛ ولی اگر بگوییم مثل شیخ که فرمودید حکم به ... نجاست یعنی یجب الاجتناب، خب این یک عبارت إخراجی آقایان دیگر است ...

ج: نه این‌جا این‌جوری نیست. درست است شیخ می‌فرماید که احکام وضعیه منتزع از احکام تکلیفیه است ولی آن منتزع از احکام تکلیفیه‌ی شرعیه است نه حکم تکلیفی عقلی. یعنی بله هیچ‌وقت شارع مستقیماً نمی‌آید بگوید مثلاً الذم نجس، می‌گوید اجتنب عن الذم، لا تصل در لباسی که دموی شده یا چی یا چی، ما از این انتزاع می‌کنیم نجاست دم را، آن‌جایی که شارع این حرف‌ها را بزند...

س: خب شارع ...

ج: حالا صبر کنید. این‌جا برای آن‌که نجس در این دوتا در بین و اجتنب شارع فرموده، بله برای آن نجاست انتزاع می‌شود درست؟ از آن، اما این‌که عقل بگوید از باب مقدمه‌ی علمیه می‌گوید اجتناب بکن، از این انتزاع نمی‌شود و این‌جا این‌جوری است، یعنی درست است از این طرف باید اجتناب بکنیم، از این طرف هم باید اجتناب بکنیم ولی این‌که عقل، این حکم عقل است که می‌گوید از این و این اجتناب بکن، از باب مقدمه‌ی علمیه دارد می‌گوید. پس بنابراین نمی‌توانیم هم برای این طرف از این اجتنب انتزاع نجاست بکنیم هم برای آن طرف از این اجتنب انتزاع نجاست بکنیم. بله بدون این‌که ما بدانیم، یکی از این دوتا می‌دانیم درواقع انتزاع نجاست از آن می‌شود اگر در آن اشکال نکنیم که تا ندانی هم انتزاع معنا ندارد، از کدام می‌خواهی انتزاع بکنی؟ حالا این به خدمت شما عرض شود که قول اول.

قول ثانی این هست که يجب الاجتناب؛ اجتناب لازم است. از ملاقی اجتناب لازم هست. این هم ذهب الیه غیر واحد منهم مرحوم سید یزدی قدس‌سره در آن‌که حالا به‌طور مسلم می‌شود به او نسبت داد در درس اصول‌شان هست که حاشیه‌ی فرائد باشد عبارت عروه این‌جا یک مقداری مردد است عبارت عروه، بلکه بعضی از محشّین در این‌جا فرمودند که ایشان در مسأله‌ی فلان در فلان‌جا فتوای به اجتناب داده، یعنی و آن هم شاید قرینه بشود که باید این‌جا را همین‌جور که عرض کردم احتمالاً معنا بکنیم که تهافت بین فتواهایش در خود عروه هم نشود. علی‌ای حال و محقق شهید صدر قدس‌سره هم از معاصرین ایشان هم قائل به وجوب اجتناب است.

مرحوم امام قدس‌سره در تحریرالوسیله فرمودند این در صورتی است که لا یسع المقام که ملاقی شبهه‌ی محصوره صورتی است که لا یسع المقام، توی آن‌جا چیزی نفرمودند. ولی خب فتوای‌شان حالا در اصول الان چی می‌شود الان یادم نیست، نگاه کردم ولی الان نمی‌توانم چیزی نسبت بدهم به ایشان. خب این اقوال در مسأله هست.

یک قول دیگری که فقط به آن اشاره می‌کنیم آن این است که همین صورت تفصیل در آن هست، شاید از بعض عبارات شیخ اعظم همین استفاده بشود و آن این است که این دائر مدار این است که اصل در ملاقی معارض دارد یا ندارد؟ هرجا معارض داشته باشد نمی‌توانید، باید اجتناب کنید؛ هرجا معارض نداشته باشد بله اجتناب لازم نیست. اما مقلد بیچاره حالا کجا می‌تواند بفهمد این‌ها، فلذا آن هر مورد موردش باید برود سؤال بکند، دیگر نمی‌شود این را دست مکلف داد. و حالا توی ثنایای بحث روشن می‌شود که این فرمایش، البته فرمایش خیلی دقیقی است که بنابراین نه به‌طور اطلاق می‌شود گفت باید از ملاقی اجتناب کرد، نه به‌طور اطلاق می‌شود گفت از ملاقی لازم نیست اجتناب بکنی. این دائر مدار این است که آیا این اصل در این، اصل طهارت یا استصحاب طهارت یا برائت این معارضی دارد یا ندارد؟ جا به جا فرق می‌کند، بعضی جاها معارض دارد بعضی جاها ندارد که این هم می‌شود قول سوم در مسأله که باید این‌جور گفت. پس آن گفته

علی الاطلاق لا يجب الاجتناب، آن قول دوم این است که علی الاطلاق يجب الاجتناب؛ این می‌گوید نه، این دائر مدار این جهت است.

اما قول به وجوب اجتناب؛ قول به وجوب اجتناب ادله‌ی فراوانی برایش اقامه شده، مهمش را عرض می‌کنیم، بعضی استدلال‌ات از صاحب جواهر، غیر صاحب جواهر قدس سره نقل شده که آن‌ها روی میانی قوی نیست، هنوز پخته نشده بوده مثل این که در زمان آن بزرگواران، این‌ها از شیخ اعظم به بعد خیلی پختگی پیدا کرده، دیگر حالا آن‌ها را حذف می‌کنیم.

دلیل اولی که مهم است همینی هست که الان به آن اشاره کردیم، این هم مقدم می‌داریم ولو محقق خوئی قدس سره اول دلیل خودشان را بر عدم وجوب اجتناب اقامه کردند و بعد وارد این شدند؛ اما آن دلیل متوقف هست بر یک چیزهایی که باید ابتداءً در آن ادله‌ی قول به وجوب اجتناب درحقیقت، آن‌جا آن‌ها پاسخ داده بشود تا زمینه هموار بشود برای استدلال به قول اول. فلذا ما این را مقدم می‌داریم خلافاً لـ مشی ایشان؛ ادله‌ی وجوب اجتناب را مقدم می‌داریم. دلیل اول همان علم اجمالی جدید است که ما یک علم اجمالی پیدا کردیم که یا این دست من که ملاقات کرد با احد الکأسین منتجس است یا آن طرفی که طرف آن ملاقات باشد. خب علم اجمالی هم موجب تنجز می‌شود دیگر، تنجز ... یا این‌جا اجتناب است یا آن‌جا اجتناب است. این دلیل اولی است که اقامه شده. شیخ اعظم قدس سره از این دلیل جواب دادند و بر این دلیل مرحوم محقق طاهرراً جدّ مرحوم شهید صدر باشد مرحوم آسید حیدر صدر اشکالی کردند که این اشکال به نام شبهه‌ی حیدریه معروف شده، الشبهة الحیدریه چون مال آسید حیدر است ...

س: پدرشان بودند؟

ج: نه این گمان می‌کنم پدر ...

س: جدشان ...

ج: بله یعنی آن شاید جدّ اعلا‌ی ایشان یعنی آسید اسماعیل جدّ ایشان است، پسرش حیدر است آسید حیدر است، ایشان آسید محمدباقر است، احتمال می‌دهم مثلاً جدّ بالاتر آن آسید حیدر، آن ...

س: سید صدرالدین است پدر آسید اسماعیل.

ج: بله، حالا الان نمی‌دانم حالا البته درست می‌فرماید آن سید صدرالدین هم هست، حالا بالاخره از پدر آقای صدر معروف نیست این، چون آن کسی بوده که در رتبه‌های بالاتر بوده از نظر زمانی.

حالا این شبهه‌ی حیدریه را که ایشان مطرح کرده، مرحوم محقق حکیم هم در حقایق الاصول تبعیت کرده یا به ذهن خودش آمده، حالا اسم آسید حیدر را نمی‌برد ایشان ولی همان شبهه را هم آقای حکیم مطرح فرموده که حالا چون وقت گذشته ان شاء الله می‌گذاریم برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

